بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 28/8/1386

سه تا بحثی که در بحثهای ما به عنوان مثال میتواند مطرح بشود من فقط تیترهاش را ذکر میکنم بحثهاش را عنوان نمیکنم فقط آدرسش را میدهم تا آقایون اگه خواستند مراجعه کنند، یک بحثی دارند در مورد اینکه آیا صیغه معلوم آیا ظاهرش این هست آن فعل از فاعل به اختیار صادر شده یا نه حاج نقل میکردند از مرحوم آقای خویی در بحث رضا که آقای خویی اینجا این مطلب را انکار کرده بودن ظهور صیغه معلوم را که فعل حتما باید اختیاری صادر شده باشد ،فرموده بودند که این ظهور یا مستند به مادّهء فعل هست یا مستند به هیأت و در هیچ یک از این دوتا این مطلب نخوابیده، ماده دالّ بر طبیعت لابشرط از جمیع خصوصیّات میکند و هیأت هم صدور آن ماده را از شخص میرساند چیزی بیشتر از این نیست، پس منشأ این ظهور چیست؟ اینجا یک إن قلتی ممکن مطرح بشود، آن اینکه شما چطور منشأ ظهور را منحصر کردید که یا باید این ظهور مستند به ماده باشد یا ظهور مستند به هیئات ، یک شقّ سوّمی هم وجود دارد،ظهور مستند به اطلاق لفظ باشد و بگیم عرفا اطلاق صیغه یک ظهوری میدهد به اینکه عن اختیارٍ باشد ، پاسخ این مطلب این است که این اشکال هم درست است هم درست نیست و کلام آقای خویی هم ،هم درست است هم درست نیست، اگر ایشان بخواهند با این بیان بگویند که صیغه معلوم به نحو عام ظهور در صدور فعل از اختیار نمیکند مطلب درست است ، دلالت عام صیغ یعنی صیغه معلوم یا مستند به مادّه است یا مستند به هیئاتش هست ، آن ظهور اطلاقیی که عرض میکردیم آن با تناسب حکم و موضوع با توجه به موارد مختلف هست، این شکلی نیست که همیشه باشد اگر ایشان بخواهند به نحو اینکه بگویند همیشه ظهور ندارد ، دلیل عامی برای ظهور نداریم مطلب درستی است، ولی اگر بخواهند بگویند هیچ وقت ظهور ندارد این مطلب مطلب درستی نیست چون میتوانددر بعضی موارد این ظهور وجود داشته باشد ولی دیگه ظهور مستند به وضع ماده و وضع هیئات و امثال اینها نیست و ظهور در مورد یک مورد خاص به تناسب حکم و موضوع باشد که حالا این بحثهاش در این آدرسهایی که عرض میکنم هست و آقای خویی خودشان بعضی جاها مثلا ملتزم شدن که فعل ظهور در صدور اختیاری دارد به این بیان میشود بین این کلامشون و کلامی که در بحث رضا فرمودند جمع کرد، ظهور آن مادّهء خاص را مرادشون هست نه اینکه به طور کلّی صیغه معلوم را بخواهند بگویند ظهور دارد، آدرسها: نکاح درس 278 ص 9تا 11 ، 279 ص2تا4 ، غرض من میخواهم بگم که اگر کسی ظهور صیغه معلوم را بخواهد ادّعا بکند باید ظهورش را اطلاقی ادّعا بکند حالا هست یا نیست بحثهایی است که در این آمده است، یک بحث که در واقع به همین بحث برمیگردد در درس 311 نکاح مطرح شده است بحث اینکه زنای به ذات بعل ،زنای به معتدّه و امثال اینها حرمت ابد میاد آیا این زنا اگر کسی د رخواب این کار را انجام بدهد ،یا افضاء باعث بعضی از احکام میشود ،در حالت مستی و حالتهایی که سلب اختیار شده است آیا این هم احکام بار میشود یا نمیشود ، در واقع اگر کسی بخواهد ادّعا کند مفهوم قصد در اینها خوابیده آنها را نباید به وضع استناد بدهد بلکه باید به مسأله انصراف اطلاقی که عمدتاً به خاطر اینکه مثلا زنای کسی که خواب باشد بخواهد انجام بشود خیلی نادر است کأنّ از او ندرت منشأ انصراف میشود و ندرت بعلاوه یکسرس تناسبات حکم و موضوع ، معمولا خیلی وقتها این احکام احکام کیفری است ، کسی که خواب است مناسب نیست که مجازات بشود و امثال اینها، حالا بحثهاش آنجا هست ،یک بحث دیگه ای هم که فقط تیتر بحثش را عرض بکنم ، در مفاد حروف جر سیاق چه تأثیری دارد ،مثلا لام حرف جر گاهی اوقات در دو صورت به کار برده میشود مثلا لام تعلیل گاهی اوقات تعلیلش حصولی است گاهی اوقات تحصیلی ،گاهی اوقات یک مطلبی اتفاق افتاده به خاطر آو آن فعل را انسان انجام میدهد، میگیم که ضربت زیداً لقول ابیه که خوب این حصولی است یعنی قول پدرش حاصل شده بود که من او رازدم،یا تحصیلی ضربت زیداً تأدیباً اورا زدم تا اینکه ادب بشود ،این دوجور علت هست ماممکن بگیم ضربت زیدا لتّأدیب و لقول ابیه ،هیچ اشکالی ندارد ولی اگر لام های حرف جر را تکرار نکرده باشید اینجوری بگید ضربت زیدا لتّأدیب و قول ابیه یک مقداری آدم خلاف انتظارش میشود یعنی آدم انتظار دارد که هر دو از یک سنخ باشد ضربت زیدا لتأدیب و قول ابیه ، اگر تحصیلی هستند هردو باشند اگر حصولی هم هستند هردو باشند،این انتظاری که انسان دارد که هردو از یک سنخ باشند انتظارات سیاق است ،مثال دیگه : کلمه من ابتدای غایة گاهی اوقات میگیم جئت من القم ،گاهی فوقات منی که به معنای مبدأ حصول مجیئ من هست ،جئت من خوفٍ ازترس آمدم به همان معنای منِ ابتدای غایة است ولی ابتدای غایتی که منشأ هست ،هر دو ابتدای غایة هست هردو هم یک معنااست ولی نمیشود به هم عطف کرد نمیتوانم بگم جئت من القم وخوفٍ در حالی که میتوانم بگویم جئت من القم و من خوفٍ،اینها یک چیزهایی هست که این استقراباتی که وجود دارد و اینکه آدم خلاف انتظاراش نیست چون خلاف ظهور سیاقی هست ،گاهی اوقات ظهورات سیاقی واژه ها را به یک معنای خاصی شکل میدهد در حالی که واقعا معنا یک معناست ولی آن ظهور سیاقی را انسان نباید غفلت کند،در درس نکاح درس 268 ص8 یکسری بحثها در مورد این شده است. خوب مادر واقع دربحث موارد استعمال غالبا این شکلی نیست که صرفا ما به موارد استعمال مراجعه کنیم و بخواهیم مفاد را در بیاریم خیلی وقتها نیاز است به قول لغویّون مراجعه کنیم وبین قول لغویها و موارد استعمال تحلیل کنیم ، درست است نیست؟ بدون مراجعه به قول لغویها معمولا نیست و یکسری نکاتی در مورد لغویها آدم باید مدّنظرش باشد که آن لغت شناسها به بداهت و ارتکازت عرفی در تفسیر لغویشون استناد میکنند چقدر استنباطاتشون در آن دخالت دارد و امثال اینها ، مثلا فرض کنید که شما مفردات راغب اضفهانی را ببینید یک آدم متفکری است فیلسوف بوده ،تفسیرهاش هم رنگ فلسفی دارد رنگ دقّی دارد، خیلی آدم دقیقی هم هست ولی اینجور نیست که تفکراتش در نحوهء تحلیلاتش دخالت نداشته باشد این فرق دارد با یک لغویی مثل اظهری که عمدتا میخواهد لغط ها را معنا کند ، در این پایه ها نیست، یا یک چیز دیگه ای که ادم در لغویین باید مدّ نظرش باشد گاهی اوقات تفسیر های لغوی ناشی از مذهبهای فکریشون است ، مرحوم شیخ الضریعه در این کتاب در مورد عثیر عنبی دارد آنجا به تناسب در مورد معنای خمر و اینها میگه لغویها متأثر از یک اختلافی هست در بین اهل تسنن در مورد خمر که آیا معنای خمر از خصوص عثیر عنبی است یا مطلق مسکر خمر است؟ حنفی ها عثیر را میدانند شافعی ها مطلق میدانند، میگه لغویها هم به تناسب اینکه مذهب امامشون چی هست متأثّر هست ،خیلی وقتها این تفسیرها تفسیرهای صرف از معنای لغوی نیست چیزهای دیگه هم دخالت دارد،اساسا یک بحث مهم هست در شناخت موارد استعمالی که لغویها را بشناسیم ،نحوه کارهای لغویها ، باید اینها را فکر کرد که قول لغوی چقدر درست است و یکسری بحثها را دنبال کرد،(سیوطی میگه اجماعی هست لغت را تا پایان سال 200 اگر شخص حضری باسد تا پایان سال 200 به قولش تمسک بشود اگر بدوی باشد تا پایان سال 400 تمسک شود، ونحوه اخذ لغت اینطوری بوده که کلمات عرب اگر حضری باشد تا پایان قرن دوم تمسک میشود اگر بدوی باشد تا پاین قرن چهارم تمسک میشود، )یک بحث دیگه ای هم باید مدّ نظرمان باشد ما در موارد استعمال نگاه میکنیم موارد استعمال با همدیگر تعارضاتی دارند،اول معنای عام تر بگم ، گاهی اوقات موارد استعمال متفاوت هست به معنای عام است،ما میبینم که در مورد فلان مصداق این واژه را اطلاق کردن در مورد فلان واژه هم این را اطلاق کردن،خیلی وقتها آدم مردد میشود که اطلاقش در مورد این واژه ها به اعتبار اینکه آن را یک مصداق از یک مفهوم عام است یا خصوصیت داشته آن مصداق را، به تعبیر دیگر این دوتا استعمال از باب اشتراک لفظی است یا اشتراک معنوی است، البته حل این اشتراک لفظی و معنوی را هم باید بازاز باب ارتکاز عرفی و امثال اینها عمدتاً حلّ کرد، ولی اینجا یک نکته ای را توجه کنید ، گاهی اوقات غفلت شده بین بعضیها در اطلاق یک واژه در یک مورد و استعمال واژه در یک مورد ،دیدم در آیه قرآن وجاء رجلٌ من أقصی المدینة یسعی ، بعضیها گفتن مراد از رجل حبیب نجّار بوده است از معانی رجل ، حبیب نجار گفتن، نه اینکه اینجا رجل به ممعنای حبیب نجار است، آنکه خارجاً آن رجل حبیب نجار بوده لفظ رجل را که به معنای حبیب نجار اطلاق نکرده است ،به معنای مطلق رجل است، مجرد اینکه آن رجل چه ویژگیهایی داشته آنها باعث نمیشود که آن واژه را در آن مورد خاص اطلاق کرده باشد اساسا اطلاق یک معنای کلی در خصوص یک مورد مجاز است، شما رجل را بگید ومرادتون حبیب نجار باشد این مجاز است، جاء رجل، به معنای حبیب نجار است ، استعمال کلی در فرد مجاز است ، گاهی اوقات یک تعبیراتی میکنند ،نمیدانم اطلاق کلی بر فرد مجاز نیست، اطلاق کلی بر فرد مجاز است اگر اطلاق یعنی در مورد خاص استعمال کند آن مواردی که اطلاق میکنند کلی در کلیِّ خودش اطلاق میشود ،آن مورد مصداقی از مصادیق است ،اگر به نحو صرف الوجود لحاظ کرده باشیم خوب یکی از موجودات صرف آن را هم شامل میشود دیگه، جاء رجل یعنی یک مرد، آن یک مرد میتواند زید باشد، ولی ما جملهء جاء رجلٌ این دال بر این نیست که رجل حبیب نجار هست و امثال اینها ، اینها را باید از همدیگر تفکیک کرد، خیلی وقتها آدم شکّ میکند که اطلاقش که در این مورد اطلاق شده است از باب این است که معناش مخصوص این مورد بوده است یا معناش یک مفهوم عام تری هست، هر دوتاش راآدم چون معنا را درک نمیکند فقط میبیند که در این مورد بلاتأوّلٍ استعمال شده است، ولی مفهوم را درست درک نکرده است ،خیلی وقتها این هست، در نتیجه مردد است بر اینکه اینها واقعا اشتراک لفظی است ؟ اشتراک معنوی است؟ و امثال اینها، این خیلی برای انسان در تحلیل لغط ها پیش می آید،خوب خیلی وقتها هم این بحث میماند و آدم نمیتواند نتیجهء کلی بگیرد ولی یکی از راههایی که یک موقع حاج آقا اشاره میکردند برای نفی اشتراک لفظی یک روشش را روش فی الجمله ممدوح است در بعضی موارد آن این است که اگر معانیِ استعمالات مختلفی که یک واژه در یک لغط دارد اگر ببینیم در زبانهای دیگه هم همان واژه در همه آن موارد استعمال شده باشد ، فرض کنید که واژه (من) در عربی این مطلب هست ، من در عربی در موارد مختلف استعمال میشود به معنای ابتدای غایة میاد به معنای علت میاد به معناهای مختلف میاد، در فارسی هم (از) به همان معانی میاد ،در ترکی هم ..، این خودش شاهد به این هست که اینجا از باب اشتراک لفظی نیست از باب اشتراک معنوی است،چون اگر اشتراک لفظی باشد خیلی مستبعد هست که دقیقا واضعین زبان فارسی به همان سبکی که واضعین زبان عربی واژه ها در معانی مختلف وضع کردن آنها هم وضع کرده باشند، واضعین زبان ترکی هم همینطور، اشتراک معنوی باشد اشتراک معنوی به خاطر ارتباط معنویِ معانی است، خوب معنای واحد است ، آن معنای واحد در زبانهای مختلف آن معانیِ مختلف را دارد، و این خیلی مشکل خاصی نیست و مشکل هست،البته ایشان با همین نکته متذکر میشدند که معانی مختلفی که برای حروف جر ذکر شده در عربی اینها از باب اشتراک لفظی نیست از باب اشتراک معنوی است به دلیل اینکه در زبانهای مختلف ما میبینیم به همه آن استعمالات استعمال میشودالبته یک نکته ای را من ضمیمه بکنم خیلی وقتها درست این معانی مختلف اشتراک معنوی است0 ولی فرض کنید منی که ما میگیم به معنای ابتدای غایة است ، مصادیق مختلفی که ابتدای غایة (من) پیدا میکند گاهی اوقات آن مصادیق آن معنا را رنگ بهش میدهند،یعنی تحت الشعاع قرار میدهند ،ما فرض کنید میگییم از روی ترس این کار را انجام دادم این منی که در این جمله هست با منی که میگم از قم آمدم هر دو به یک معنا است آن معنای اولیّه اش هردوتاش همان ابتدای غایة است، ولی تعدد دال و مدلول به جهت ارتباطی که بین طرفین است (من)رنگ طرفین را به خودش میگیرد، خیلی وقتها من در آن معنای کلیّ خودش به کار نمیرود ، وآنهایی که تعبیر میکنند از سنخ اشتراک لفظی است و معانیِ مختلف دارد خیلی بی ربط نمیگویند، از این جهت خلط کردن که این معانیِ مختلف ِ من نیست ، بعضی از این معانی بخاطر سیاق است ، قرینه طرفین نسبت هست که این من به یک معنای خاصی سوق داده میشود، ولی به هر حال از اینکه من به معنای جامعی است صرف صرفش هم استعمال نمیشود یکمقدار فرق میکند در این جهت هم حق با آنها هست ، (با توجه به این نکته ای که من میخواهم بگم عملا اینها در حکم مشترک لفظی هستند ولو اینکه من وضع شده باشد بای آن جامع ،با توجه به خصوصیات مورد رنگ موردها را میگیرد درنتیجه باید بحث کنیم که این من برای ابتدای غایة است یا ...)خیلی وقتها مانیاز داریم به تحلیل دقیق شیوه شکل پیری ظهورات ، تا این تحلیل های عمیق صورت نگیرد خیلی بحثها ابتر است، حالا بعضیش را بعدا نمونه عرض میکنم. یک نکتهء دیگه اینکه گاهی اوقات، اینها استعمالاتی بود که نمیتوانستیم ، متفاوت بودن استعمالات ولی با ادّعای اشتراک لفظی یا اشتراک معنوی این موارد اشتراک معنوی بکنیم . به یک معنای واحد برگردانیم ، ولی یک جور دیگه ای هست که نه با این طریق حل نمیشود در یک روایت میگه فلان چیز خمر هست در یک روایت دیگه میگه خمر نیست ، یک مورد اثبات خمریّت در مورد یک مصداق میشود از یک روایت دیگه نفی خمریّت میشود، این دیگه بحث تعارض موارد استعمال است ،بعضی از روایتها ازش استفاده میشود که خمر مطلق مسکر نیست چون با (أو) عطف شده است ، یا روایت هست میگه خداوند تبارک و تعالی خمر را به عینه حرام کرده است ، و حرم رسول الله کلّ مسکرٍ ، اگر قرار باشد خمر به معنای مطلق مسکر باشد که این جمله نیست ، حتما به این معنا نیست، یک مقداریش وضع الهی است ، قانون الهی است، حرمت خمر و کلّ مسکر قانون نبوی است، از سنن است نه از فرائض، از این روایت استفاده میشود که خمر در مقابل مسکر است ، که مثلا قول ابوحنیفه را که خمر را میگوید عثیر عنبی را ، با او مناسب است، از یک روایت دیگه استفاده میشود که خمر ، الخمر من خمسه ، خمر ممکن است از عنب گرفته شده باشد ممکن از زبیب گرفته شده باشد ممکن از عسل ، ممکن از تمر گرفته شده باشد ، یا این روایت الخمر من ستّه ، یک روایت این شکلی تعبیر کرده یک روایت آن شکلی تعبیر کرده است، ما این دو تا استعمال را چه شکلی ، از آن استعمال استفاده میشود که خمر معنای حقیقیش عثیر عنبی است از آن یکی استفاده میشود که نبیذ مسکر را شامل نمیشود، در روایت هست که إنّ الملائکه لاتدخل بیتاً فیه خمرٌ ولا نبیذٌ مسکر بصورت ولا عطف کرده پیدا ست خمر غیر از نبیذ مسکر است ولی از یک روایت دیکه استفاده میشود که اینها خمر هست، اینجورتعارضات را باید دقت کرد که چه شکلی خود این تعارضات و استعمالات مختلف نیاز دارد که تحلیل کرد، آیا اینها اشتراک لفظی است دوتا معنا دارد؟ یک معنای خاص دار و یک معنای عام دارد ، که یک معنای ، خیلی وقتها بسیاری از واژه ها دو معنا دارند یک معنای موسّع دارند یک معنای مضیّق ، اصل معناش ممکن است یک معنای مضیق دارد ولی به مرور زمان در معنای موسّع استعمال شده باشد ،برای نمونه: کلمه تاید را ما گاهی اوقات به معنای یک پودری که یک مارک خاص پودر باشد ، ولی گاهی اوقات به معنای مطلق پودر لباسشویی به کار برده میشود، یا ریکا در مورد مایع دستشویی،خیلی وقتها این شکلی که یک لفظ ابتدا در یک مورد خاصی استعمال میشده به مرور آنچه که مشابه آن هم هست در مورد مشابهش هم به کار برده میشود ، تغییر وضع داده است حالا وضع دوم تعیّنی باشد یا تعیینی باشد هر دو جورش امکان دارد، به تناسب معناش در معنای عام وضع جداگانه پیدا کرده باشد تعییناً یا وضع تعیّنی پیدا کرده باشد ، خیلی وقتها جمع بین تعارض موارد به این شکل هست که تعدد وضع قائل بشویم ،مثلا غنیمت در بعضی موارد در خصوص غنائم دارالحرب به کار میرود از بعضی موارد استفاده میشود که مطلق فایده غنیمت هست ، اینجاها چه بسا ما تعدد وضع قائل بشویم از باب همین معنای موسّع و گاهی اوقات حل تعارض به این است که اگر دقت کنیم میبینیم که آنجایی که خیال میکردیم تجوّز نبوده ، عنایت نبوده، عنایت هست ، جمع بندیِ اینها این است که واقعا این عنایت و تجوز مخفیی بوده که ما غفلت کرده بودیم از او ، در مورد خمر ممکن است از همین باب باشد به خصوص یک روایتی دارد در ذیلش روایتش باید متناسب با این باشد که معنای تجوز، میگه که ما کان عاقبته عاقبت الخمر فهو خمرٌ آن خمر اولی که در این جمله به کار رفته به چه معناست؟ آن عثیر عنبی است ، خمر دوم این به یک معنا به کار رفته است ولی از باب ادّعاست ،میگه اگر آن احکام شرعیی که روی خمر رفته خصوصیت نداشته خمریّتش به خاطر إنّ الله لم یحرّم الخمر لاسمها بل حرّمها لعاقبتها، و امثال اینها که در بعضی از روایات دیگه هست شاید جمع بین اینها به این باشد که بگیم خمر معنای حقیقیش آن خمر عثیر عنبی است ولی آن که موضوع حکم شرعی است مطلق مسکر است ، خمر به معنای مجازیش هست، به معنای عامّش هست ، به هر حال یکی از چیزهایی که مهم هست تحلیل تعارض موارد استعمال است و خیلی هم مهم هست، مرحوم آقای صدر در همین بحث شرط ایشان یک بیاناتی دارد میخواهند بگویند شرط مفهوم دارد د رمقام تحلیل و توجیح موارد استعمال بر می آیند که در غیر مورد شرط به کار میرود ، حالا بحثش را میکنیم انشاءالله ، و این جهت که میخواهم بگم از یک مورد استعمال خاص انسان فقط واژه را ببیند،هر مقدار موارد استعمال متنوّعتر را ببیند ، خیلی وقتها موارد استعمال دیگه به ما این تنبیه را میدهد که این مورد استعمال اولی شاید یک تأوّلی درآن وجود داشته باشد ، این نکته را هم ضمیمه کنم تأوّل و تجوّز در کلمات مختلف و مقامات مختلف هم مختلف است، ببینید یک موقعی گوینده در مقام متن ادبی است آنجا جای تأول است جای تشبیه است ، یک موقعی گوینده دارد کلمات عادی تعبیر میکند به خصوص کلماتی که علما در گفتگوهای علمی با هم دارند اصلا جای تشبیه و تأوّل نیست از باب تشبیه صحبت نمیکنند، مثلا اگر آن جمله ای که ما به کار میبریم شعر باشد احتمال تأوّل درآن بیشتر است تا اینکه نثر باشد ، اگر آن عبارت خطبه باشد آن باز احتمال تجوز یا اینکه یک جمله عادی باشد متفاوت است ،پاسخ سوال سائل باشد وحتی تفاوت گوینده ها من فکر میکنم کلمات قرآن در موردش چون ثقهء ادبی در موردشون وجود د ارد در کلمات حضرت علی ثقه ادبی در موردشون مطرح هست ، بحث تجوّز و ادعا در موردشون خیلی بیشتر است، یا کلمات سایر ائمه، اینها را باید بهش توجه کرد که گوینده ، گوینده ای هست که سخنان ادیبانه از او سر میزند به خصوص این مورد خاص، مقام مقامِ ادبی صحبت کردن هست یا مقام مقامِ عادی صحبت کردن هست، حالا این یک نکات کلیی که در این بحثها هست ،میماند خصوص بحث مفهوم ، تیترش را عرض بکن، مرحوم بحرانی یک کلامی در حدائق دارد ، ایشان میخواهد بگوید در آیات قرآن ، نحوه استدلال ائمه به آیات قرآن استفاده میشود که مفهوم وجود دارد اینجا و به روایاتی تمسک میکند ،جلد 1 ص 58 ، مرحوم آقای خویی هم یک مثالی د رمفتاح الاصول آورده ، اینها را ملاحظه بفرمایید.